بسم‌الله الرّحمن الّرحیم

فایل 1116 \_ تفسیر سوره نور

الحمد لله رب‌العالمین و صلی‌الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابالقاسم محمد. صلی‌الله علیه و علی آله الطاهرین سیما بقیة‌الله الاعظم مولانا حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه شریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم‌الدین.

خوردن و آشامیدن چیز نجس یا متنجس این حرام است. هم به طور مباشرت حرام است و هم به طور تسبیب. می­دانید که نجس با متنجس فرق می­کند. نجس، مثلا خون نجس است، اگر غذایی مثلا خون درونش ریخته شد می­شود متنجس. آبی که خون درونش ریخته شده می­شود متنجس. خود خون نجس است. خوردن نجس و متنجس و آشامیدن نجس و متنجس حرام است. هم کسی بالمباشره مرتکب بشود یا بالتسبیب. یعنی خودش بخورد بیاشامد چیز متنجس را یا سبب بشود که دیگری بخورد، این هر دو حرام است. خودش خوردنش حرام است و مسبب بودنش هم حرام است ، سبب بشود که دیگری بخورد. این فرق نمی­کند. بله اگر حالا نه خودش مباشر هست و نه مسبب ولی دید کسی می­خورد مثلا فرض بفرمایید یک غذای متنجسی می­خورد یا یک آبی که متنجس بوده می­خورد و او نمی­داند حالا این لازم است اعلام کند به او که این نجس است، متنجس است؟ نه برایش واجب نیست. خودش خوردنش حرام است. بخواهد سبب بشود که دیگری بخورد این هم حرام است. اما حالا دیگری می­خورد و این هیچ دخالتی هم در خوردن او ندارد. نه خودش مباشر هست و نه مسبب و این واجب نیست به او اعلام کند که حالا این چیزی که می­خوری مثلا نجس است، واجب نیست برایش که اعلام کند. حالا مثلا لباسی که متنجس است، می­داند که متنجس است خب نمی­شود در این لباس نماز خواند و نمی­شود تسبیب کند، سبب بشود که کسی با این لباس نماز بخواند، آن هم جایز نیست. برای اینکه بر خودش جایز نیست با لباس متنجس نماز بخواند و هم نمی­شود این لباس متنجس را به کسی بدهد که او با آن نماز بخواند اما اگر دید کسی حالا با لباس متنجس نماز می­خواند خودش، این خبر هم ندارد و جاهل است و می­خواند . این برایش واجب نیست که اعلام کند لباس متنجس است برای اینکه خودش با آن نماز نمی­خواند و سبب هم که نشده که به او بدهد او بخواند، خودش در لباس متنجس نماز می­خواند. این وظیفه ندارد به او اعلام کند، او بی­خبر است نسبت به نجس بودن، جاهلا می­خواند مثلا، برای این لازم نیست اعلام کند. بعد این فرض را عنوان کردن آقایون فقها مثلا حالا کسی وارد منزل شما شد و یک فرش منزل شما مثلا نجس است، یک نقطه­اش نجس است. حالا این هم آمد روی بارانی هم بود و با لباس باران خورده آمد همانجا نشست مثلا. آیا واجب است شما به او اعلام کنید که این نجس بود این فرش مثلا، شما لباستان خیس بود و نشستید این نجس شد، واجب است؟ محل اشکال هست بین فقها. فتوا شاید نداده باشند ولی احتیاط در این است که می­گویند احتیاطأ اینکه چون صاحب منزل است، صاحب خانه است احتیاط دارد که اعلام کند. حالا فتوا هم ندارند ولی احتیاطش هست که اعلام کنند. و همینجور صاحب خانه اگر غذا آورد برای مهمان بعد خودش دید که نجس است، خود صاحب خانه متوجه شد مثلا فضله موش در آن غذا هست، گفتند که اینجا اعلام کند. باز هم شاید احتیاط داشته باشند که اعلام کند و اما اگر نه هر دو مهمانند، صاحب خانه نیست، مهمانند، دو تا مهمان غذا می­خورند در خانه کسی و بعد یکی از اینها متوجه شد که این نجس است آیا واجب است اعلام کند به دیگری؟ نه اینجا نه. خودش که صاحب خانه نیست، آن بحث صاحب خانه بود. اما اینها هر دو مهمان هستند سر سفره نشسته­اند و بعد یکی متوجه شد که این غذا نجس است. خودش نمی­خورد اما دیگر واجب نیست که به دیگران اعلام کند که این نجس است. پس مسئله­اش با صاحب خانه فرق می­کند. در صاحب خانه هم احتیاط دارند به اینکه اعلام کند و اما اگر غیر صاحب خانه بود، دو مهمان بودند یکی دید نجس است این اعلام کردنش واجب نیست.

یک صلوات ختم بفرمایید. «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

خب در گذشته سوره­ی مبارکه مؤمنون ترجمه می­شد از اول قرآن که شروع کرده بودیم. سوره مؤمنون تمام شده و بعدش سوره نور است. برحسب ترتیب جمعی سوره نور بعد از سوره مؤمنون واقع شده که از سوره های مدنیه است. در مدینه بعد از هجرت نازل شده و چون آیه نور در این سوره هست به تناسب همان آیه سوره هم سوره نور نامیده شده است و قسمت عمده آیات این سوره مربوط به مسئله عفت و پاکدامنی است. حفظ فروج و حفظ نظر و اینها، سفع و پوشاندن زن خود را و نظر بازی نکردن مرد و سایر جهات مربوط به عفت و پاکدامنی در این سوره. و لذا بعضی گفته­اند بشود سوره­ی عفت نامیده بشود این سوره بی­تناسب نیست. به هر حال سوره به نام سوره نور است و از اول که بعد بسم الله شروع می­شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

« سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ »[[1]](#footnote-1)

« سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها»از اول هم کلمه سوره تعبیر شده« سُورَةٌ أَنْزَلْناها ». خود این تعبیر به سوره چون یک بحثی هست که آیا قرآن کریم در زمان حیات خود پیغمبر اکرم علیه السلام و به دستور آن حضرت جمع آوری شده به این کیفیت سوره­ها، آیات تنظیم شده یا بعد رحلت پیغمبر اکرم علیه السلام تنظیم شده. این محل بحث هست و خب گفتار هم زیاد هست در این قسمت. ولی خب تحقیقا آنها که اهل تحقیق هستند می­رسند به این مطلب که در زمان حیات رسول اکرم علیه السلام به دستور خودشان به این کیفیت تنظیم شده ولو این ترتیب، ترتیب نزولی نیست یعنی به این کیفیت نازل نشده که اول سوره مؤمنون باشد بعد سوره نور باشد و بعد هم سوره­های دیگر. به این کیفیت نیست نزول اما جمعش به همین کیفیت است که الان هست. ترتیب جمعی­اش به دستور پیغمبر اکرم علیه السلام بوده. در زمان حیات خودشان به وحی الهی و دستور رسول اکرم جمع آوری شده. خب این یک نظری است، حالا نظر محققانه داده­اند که این نظر را تایید می­کنند که خودشان در زمان حیات خودشان دستور داده­اند به این کیفیت تنظیم شده و خب شواهد و قرائنی هم هست برای این مطلب. یکی شاید همین کلمه سورهٌ، تعبیر به سوره در قرآن بعید نیست که شاهد بر مطلب باشد. چون می­دانیم که سوره یک قسمت مجموعه­ای است از آیاتی که با هم یک ارتباط تناسبی دارند، حالا از هر جهتی جمع آوری شده که این سوره با سوره دیگر امتیاز دارد مثلا. بعد تعبیر به سوره شده، همین تعبیر به سوره خب نشان می­دهد که در زمان خودشان تنظیم شده دیگر. تنظیم شده سوره­ای به نام بقره نامیده شده، سوره­ای به نام حمد نامیده شده. خب در روایات هم داریم دیگر کسی سوره حمد بخواند چنین است، سوره یاسین بخواند چنین است، سوره بقره بخوانند چنین است. از خود پیغمبر اکرم علیه السلام هم نقل شده. خب این معلوم می­شود که در زمان خودشان سوره سوره شده که هر سوره­ای نام مخصوص به خودش داشته. سوره یاسین بوده، سوره بقره بوده، سوره آل عمران بوده و خود قرآن هم گاهی تعبیر به سوره می­کند دیگر.« وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى‌ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ »[[2]](#footnote-2) که تحدی شده در اینجا اگر راست می­گویید که این کتاب بشر، مثلا ساخته مغز بشر است خب خودتان هم بسازید. شما اگر بلدید سوره­ای مانند آن بیاورید. خود قرآن می­گوید « فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ » سوره­ای مانند قرآن که از شخص امی صادر شده است، به زبان او جاری شده است بیاورید. یا « بِعَشْرِ سُوَرٍ »[[3]](#footnote-3) این آیه هم داریم که ده سوره مانند قرآن بیاورید، یک سوره مانند قرآن بیاورید. خود قرآن دارد این مطلب را که تعبیر به سوره می­شود. خب معلوم می­شود که در زمان خود پیغمبر اکرم علیه السلام این بوده است، یعنی سوره سوره شده. آیاتی تنظیم شده به نام سوره و سوره­هایی به دنبال هم قرار گرفته­اند، حتی داریم که هفت تا سوره حوامیم داریم که اینها همه اولشان حم است. هفت سوره که از سوره مؤمن ظاهرا شروع می­شود تا سوره احقاف که هفت سوره دنبال هم، همه­اش اولش حم است.«حم\* عسق»[[4]](#footnote-4) « حم\* تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ »[[5]](#footnote-5) منظور این کلمه سورهٌ، سُوَر و سوره در خود قرآن که تعبیر شده این خودش شاهدی است، قرینه­ای است بر این که در زمان حیات رسول اکرم علیه السلام تنظیم شده سوره­ها و آیات هم به این کیفیت تنظیم شده. حالا در اول این سوره کلمه « سُورَةٌ » آمده، « سُورَةٌ أَنْزَلْناها » معلوم می­شود یک مجموعه­ای است. یعنی همین سوره مجموعه آیاتی است و جمع آوری شده به نام سوره نور. حالا دارد « سُورَةٌ أَنْزَلْناها »سوره­ای است که ما نازل کرده­ایم آن را. خب همه­ی قرآن تنزیل، نازل شده. « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ »[[6]](#footnote-6) « إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ »[[7]](#footnote-7) خود قرآن، معلوم است همه­ی قرآن نازل است. ولی در عین حال این سوره وقتی مستقلا می­فرماید که ما نازل کرده ایم شاید اشاره به اهمیت این سوره باشد یعنی مطالبی که در این سوره آمده است آنقدر مهم است جا دارد که بگوید مستقلا نازل شده و ولو اینکه همه­ی قرآن نازل شده، شکی درش نیست. ولی این سوره را مستقلا می­فرماید که ما نازلش کرده­ایم. اشاره به اینکه مطالبی که در این سوره هست خیلی مهم است که جا دارد بگوید مستقلا نازل شده « سُورَةٌ أَنْزَلْناها» مخصوصا دنبالش « و فرَضْناها »و ما یک تکلیف قطعی قرار داده­ایم همین سوره را، همین مطلب را نازلش کرده­ایم و مفروضش کرده­ایم یعنی حتمیت و قطعیت خاصی داده­ایم به این مطالب، فرموده مطالبی که در این سوره هست مطالب مفروض است، قطعی است، شدت احتمام دارد. خب همه­ی دستورات قرآن قطعی است، شکی درونش نیست ولی در عین حال باز نشان دادن اینکه این مطالب در این سوره اهمیت فوق العاده­ای دارد بر تطهیر جامعه­ی مسلمین، بلکه جامعه­ی بشری، باید طهارت درش ایجاد بشود، نورانیت در زندگی به وجود بیاید. مطالب این سوره دارای این اهمیت است و لذا جا دارد که هم مستقلا بفرماید « أَنْزَلْناها » و هم بفرماید «فرَضْناها». ما این آیات را هم نازل کردیم، فرود آورده­ایم، به قدرت ما، به حکمت ما، به تدبیرما که حافظش هم ما هستیم و هم فرض کرده­ایم به تکلیف قطعی و حتمی درباره­ی این سوره قرار داده­ایم. باز دوباره« وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ » دوباره تکرار می­شود که ما در این سوره آیات بینات، عدله روشن آورده­ایم هم برای عقائد هم برای دستور العمل عملی، احکام. خب این دوبار تکرار شد « أَنْزَلْنا ». « أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ » ما در این سوره عدله­ی روشن، آیات بیّن نازل کرده­ایم. پس خود قرآن نازل است در عین حال برای شدت احتمام به این مطالب فرمود: « سُورَةٌ أَنْزَلْناها» خود این سوره نازل شده، باز دوباره ما در این سوره آیاتی نازل کرده­ایم و سه بار تقریبا مسئله تکرار می­شود. هم خود قرآن که می­دانیم نازل است، این سوره هم نازل است، آیاتی در این سوره نازل است که این همه­ی اینها نشان دهنده­ی اهمیت فوق­العاده­ی مطالب و دستوراتی است که در این سوره رسیده که گفتیم قسمت عمده­اش مربوط به عفاف است. عفت زنان و مردان که این نشان دهنده­ اهمیت این مطلب است که مسئله­ی مرد و زن و ارتباطی که میان مرد و زن هست، شدت احتیاطی که لازم است، این معلوم می­شود که این چون مهم است اینجور تعبیر شده. قرآن نازل، سوره­ی نور نازل، آیاتی در این سوره نازل و مفروض و قطعیت و حتمیت دارد. گفته­ایم « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » به این منظور که بر شما یادآوری بشود. تذکر هم می­گویند همان مطالبی که در فطرت شما ریشه دارد چون واقعا حقایق دینی، معارف دینی و دستورالعمل­ها اگر تحلیل بشود به یک فطرت می­رسد که ریشه فطری دارد « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»[[8]](#footnote-8) « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا » فطرت انسان اقتضای همین معارف را دارد و لذا اگر هم الان می­گوییم تذکر می­دهیم همان مطلبی که در فطرت شماست و در عقل شما است، مدفون است ما می­خواهیم همان­ها را بیرون بیاوریم و یادآوری کنیم « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ». خب این به طور کلی اول سوره است. بعد دومین آیه­اش مربوط به همان مسئله­ی عفت و بی­عفتی است که این آیه­ی دوم مربوط به حدی است و کیفری است که باید به زناکار داده بشود.

« الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»[[9]](#footnote-9)

« الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ» مرد زناکار و زن زناکار را باید تازیانه بزنید هر کدامشان صد تازیانه. البته اقسام مختلف دارد زنا و کیفرها هم مختلف است. شاید هفت یا هشت به نظرم تقسیم بندی شده باشد. گاهی زنایی است که باید با شمشیر کشته بشود آن زانی. گاهی زنایی است که باید رجم بشود، باید سنگسار بشود، نه با شمشیر کشته شود باید سنگسار بشود، رجم بشود. گاهی زنایی است که صد تازیانه حدش است. گاه زنایی است که پنجاه تازیانه، گاه هفتاد و پنج تازیانه، گاه جمع می­شود میان رجم و صد تازیانه، هم صد تازیانه می­زنند و بعد هم رجمش می­کنند و گاه داریم زنایی که تعجیلی که درباره او هست تراشیدن سرش است، صد تازیانه بزنند، سرش را هم بتراشند، بعد تبعیدش کنند از آن شهری که این عمل درش واقع شده، از ان شهر بیرونش کنند. ما اینجور اقسام مختلف داریم. هم اقسام زنا مختلف است و هم کیفرها هم مختلف است. حالا این آیه راجب یک قسمتش است که با طبق روایاتی که داریم آنوقت استثنائات داریم واینها هم استثنائات دارد و موارد خاصی دارد که حالا همه­ی اینها در متن قرآن نیست، آن که هست همین­ است « الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ». زن زناکار و مرد زناکار را صد تازیانه به هرکدام بزنید. این یک قسمش است که حالا بعد هم شاید توضیح داده بشود که این کدام قسمش هست. حالا یک نکته­ای اینجا که زن « الزَّانِيَةُ » را مقدم بر « الزَّانِي » ذکر فرموده. حال آنکه در همه جای قرآن مرد مقدم بر زن ذکر می­شود. همیشه مرد مقدم بر زن ذکر می­شود « إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ »[[10]](#footnote-10). ما در قرآن زیاد داریم که همه جا مردم مقدم بر زن ذکر می­شود. « الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ »[[11]](#footnote-11) چون مرد هم جسما قوی است و هم عقلا قوی­تر است و زن خب روی احساسی که هست و بحث عمیق و وسیع و گسترده­ای آنجا هست که او هم البته هم جسما لطیف­تر از مرد است و هم احساسات و عواطفش نسبت به عقلش قوی­تر هست، از این جهت مرد جنبه­ی سرپرستی بر زن دارد « قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ » یعنی تدبیر امور و نگهداری و تعبیر کنیم به خدمت گذاری نسبت به او به مرد داده شده. چون هم عقلا و هم جسما نسبت به او قوی­تر است. از این نظر نظارت و تدبیر در امور زن به او واگذار شده. او جنش خشن باید جلو بیفتد و سپر بلای جنس لطیف قرار بگیرد و او را حفظ کند از آفات و بلیّات دیگر، مقدم باشد و لذا همه جای قرآن مرد را مقدم بر زن ذکر می­کند. اما در این آیه می­ببینیم که نه، زن مقدم بر مرد ذکر شده. حتی در آیه سرقت « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ »[[12]](#footnote-12) در آنجا هم مرد مقدم ذکر شده. مرد دزد و زن دزد ذکر شده، نشان می­دهد که خب مرد حتی در گناه، حتی در جنایت، مرد پیشرو غافله است. سلسله جنبان گناه مرد است در همه جا که مقدم است آنجا هم مقدم است دیگر. در گناهکاری هم همینجور، در جنایت و گناه هم باز پیشرو غافله مرد است اما به مسئله زنا که می­رسد برعکس است در اینجا سلسله جنبان زن است که بسا آن سرچشمه وسوسه از او شروع می­شود که اگر او تمکین نکند به این سادگی زنا واقع نمی­شود مگر اینکه آن فاعل است که از نوادر است ولی از اینکه زانیه مقدم شده بر زانی احتمالا عرض می­شود شاید احتمالا اشاره به این باشد که در این گناه زن تقدم بر مرد دارد، در همه جا مرد تقدم دارد حتی در گناه هم مرد تقدم دارد در سرقت هم مرد تقدم دارد، در همه جا، اما در این مسئله نه « الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ» از آن طرف وسوسه غالبا شروع می­شود و لذا « الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي » زن زناکار و مرد زناکار را « فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ » صد تازیانه بزنید و رأفت ظاهری هم شما را نگیرد « وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » چون ممکن است مثلا بخواهید تازیانه بزنید او قدری داد و فریاد کند، ناله کند، استغاثه کند، رحم در دلتان پیدا بشود. نه حق ندارید. نسبت به آنها رأفت و رحمت نشان ندهید. باید تازیانه بزنید آن هم جمعی هم حاضر باشند ببینند « وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » دین خداست. اشاره دارد شما دردین خدا دخالت نکنید. نمی­توانید عقلتان را در دین خدا به کار بیفکنید. « لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ »« إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ »[[13]](#footnote-13) معارف را با عقل درست می­کنید شما، اصول و عقائد با عقل است. آنجا عقل به کار بیفکنید، خداشناسی، پیغمبر شناسی، امام شناسی، معاد شناسی بله با عقل است. ولی وقتی گذشتیم از این مراحل، رسیدیم به اینکه خداوند حکیم، حکیم است و حکیمانه تشریع شریعت کرده، دیگر اینجا دخالت نکنید. دیگر اینجا حالا رحم کند هم رأفت داشته باشیم حالا این شلاق می­خورد، ناراحت می­شود و اینها. دین خداست، در دین خدا رأفت شما را نگیرد « وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ » نمی­توانید خشونت اعمال کنید بیش از حدی که ما معین کرده­ایم. ممکن است حالا کسی خدا تعیین کرده صد تازیانه، یکی ناراحت شده و عصبانی شده و صد و یکی بزند مثلا. حق ندارد. آن یکی اضافه حق ندارد بزند بگوید مثلا کار بدی کرده، غلط کرده چنین کاری کرده، یکی هم به خاطر غلط کردنش بزنید. حق ندارید. آن حدی که معین کرده. یا یکی کم بزنی. رأفت داشته باشی مثلا نود و نه تا زدی. آن یکی دیگر غش کرد و مثلا از هوش رفت و حالا نزنی. حق نداری. دخالت نکنید« وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ » چقدر تهدید هم. اگر مومن هستید حق ندارید دخالت کنید. « إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ » اگر واقعا ایمان به خداوند حکیم دارید، ایمان به کیفر و پاداش قیامت دارید در دین خدا دخالت نکنید. رحم کردن، رأفت کردن دیگر بسش است، این حرفها نیست. باید صد تازیانه بر مرد و زن زناکار بشود، هست در جای خودش شرایطی دارد، بزنید و رأفت هم نداشته باشید. البته این حدیث هم نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم[[14]](#footnote-14): روز قیامت « یُوتی بوالٍ » والی، حاکم،ضمام­دار، قدرتمند که اجرای دین به او سپرده شده بود، او باید اجرا کند، او را می­آورند روز قیامت بعد این والی مثلا وقتی اجرای حد می­کرده، رحم کرده مثلا یک تازیانه کم زده. صد تا بوده نود و نه تا زده، یکی کم زده. او را می­آورند در روز قیامت « فیقال له لم فعلت ذاک ؟ » می­گوید چرا این کار را کردی؟ ما گفته بودیم صد تازیانه چرا نود و نه تا زدی؟ چرا یکی کم زدی؟ یا یکی آرام زدی مثلا که دردش نشود مثلا ؟ چرا این کار را کردی؟ « فیقولُ : ربِ رَحمَهً لعِبادِکَ » خواستم ترحم کنم. بنده­ی تو بود دیگر. بنده­ی تو هست خواستم رحم کنم برایش. « فیقالُ لَهُ : انتَ ارحَمُ بهِم مِنی؟! » می­گوید تو از من هم رحیم­تری؟! یعنی به بنده من تو از من دلسوزتری؟! اگر حساب رحمت است من ارحم الراحمین هستم دیگر یک کسی از من رحیم­تر نیست. یعنی تو آدمی بودی که رحمت تو بر بنده من از خود من بیشتر بوده؟! « فیقالُ لَهُ : انتَ ارحَمُ بهِم مِنی؟! فیُومَرُ بهِ إلی النارِ » به جهنم می­برند او را. چرا نود و نه تا زدی؟ چرا صد تا نزدی؟ چرا یک ضربه­ای که می­زدی آرام زدی مثلا؟ این چون طبق دین عمل نکرده. دین خداست، دین خدا که دیگر تعارف برنمی­دارد. بعد « یؤ تى بمن زاد سوطا » آن یکی یک شلاق بیشتر زده او را می­آورند« فیقال له لم فعلت ذلک ؟» چرا این کار را کردی؟ ما گفتیم صد تا بزن، چرا صد و یکی زدی؟ چرا بیشتر زدی؟ او جواب می­دهد که « لینتهوا عن معاصیک ! » خواستم مردم عبرت بگیرند دیگر گناه نکنند. می­خواستم دیگر گناه نکنند. جواب می­دهند« انت احکم به منى ؟! » آیا تو از من حکیم­تر بوده­ای در تشریع دین؟! یعنی من آنقدر نفهمیدم که صد و یکی بزنی برای اینکه بیشتر عبرت بگیرند. تو از من حکیم­تر بودی در تشریع دین؟! چرا زیاد زدی مگر تو حکیم­تر بودی؟!

1. . سوره نور، آیه 1 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره، آیه 23 [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره هود، آیه 13 [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره شوری، آیات 1و2 [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره غافر، آیات 1و2 [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره حجر، آیه 9 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره قدر، آیه 1 [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره روم، آیه 30 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره نور، آیه 2 [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره احزاب، آیه 33 [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره نساء ، آیه 34 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره مائده، آیه 38 [↑](#footnote-ref-12)
13. . بحار ، ج 2 ، ص 303 [↑](#footnote-ref-13)
14. . کتاب۴۹۰۴حدیث رسول خدا [↑](#footnote-ref-14)